التنویه بالتشبیه

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی لیس کمثله شیء، والذی بدأ الخلق والیه الرجعی، تنزه عن التشبیه والتمثیل، وتقدس عن التغییر والتبدیل، ونصلی علی من اوتی جوامع الکلم واوحی التنزیل، وعلی آله وصحبه ذوی الهدایة والتبجیل اما بعد فهذه رسالة حررتها فی التشبیه، وسمیتها التنویه بالتشبیه، واهدیتها الی حضرة من اطاعته طاعة، وامتثال امره نعمت البضاعة، ورتبتها علی مقدمة وخمسة ابواب، والله المستعان فی کل فصل وباب، **مقدمه** دربیان معنی لغوی واصطلاحی تشبیه وانچه بآن تعلق دارد بدانکه تشبیه درلغت عبارتست از دلالت کردن بر مشارکت چیزی باچیزی در معنی تحقیقاً یا تخییلاً ومراد از معنی وصفی ست که از موجودات خارجیه نباشد مثل شجاعت وسخاوت وعلم وحلم پس مشارکت زید وعمر در خانه وجامه تشبیه نباشد که امر مشترک دران موجود خارجی ست نه معنوی وچیز اول را مشبه وثانی را مشبه به ومعنی مشترک را وجه تشبیه ووجه شبه وآلتش را ادات تشبیه گویند **سوال** تعریف مذکور صادق ست بر جاءنی زید وعمرو وقاتل زید بکرا که هردو اول اشتراک در مجیئت وهردو ثانی مشارکت در قتل اند حالانکه این هردو را از افراد تشبیه نمی شمارند **جواب** مراد از مشارکت مذکور دلالت باعتبار معنی مطابقی ست نه التزامی ومعنی مطابقی جاءنی زید وعمرو ثبوت مجیئت ست برای هریک نه مشابهت یکی بادیگری در مجیئت آری هرگاه مجیئت برای هریک ثابت شد مشارکت یکی بادیگر در مجیئت هم لازم آمده لیکن این معنی التزامی ست که مقصود بالذات نبوده است واگر مشارکت مذکور را کسی قصداً ملحوظ دارد درینحالت از قبیل تشبیه خواهد بود **سوال** صرفیان در خاصیات ابواب تصریح کرده اند که باب مفاعله برای مشارکت وباب تفاعل

برای تشارک می باشد واین قول دلالت صریحه بر معنی دارد که مشارکت وتشارک بمعنی مطابقی
آنهاست جواب قول مذکور از قبیل مسامحه است ومراد آنست که از معنی مطابقی آنها
مشارکت وتشارک لازم می آید چه مدلول مطابقی امثال این هر دو باب ثبوت مسند
مثل قتل وضرب برای دو کس است که ازان مشارکت آنهر دو در مسند نیز لازم می آید
وثبوت حکمی برای شیئین چیزی دیگرست ومشارکت احدهما للآخر چیزی دیگر سائل
میان هر دو فرق نکرده لهذا قال السید السند والعصام الاسفرائنی اما این جواب خالی
از دغدغه نیست چه شک نیست که مشارکت مفاعله وتفاعل بالای مشارکت ضاربنی زید
وعمرو است در معنی موضوع له داخل ولهذا معنی مفاعله وتفاعل بدون اعتبار تعدد مسند الیه
وشرکت درجمیع در فعل صورت نه بندد برخلاف ضاربنی که مشارکت دران محض از تعدد مسند الیه
مستفاد میشود وقطع نظر از آن معنی آن با مسند الیه احد نیز ممکن است ازین قرینه معلوم شد که مشارکت مفاعله وتفاعل
در معنی مطابقی آنها معتبرست نه التزامی با تحقیق نزد راقم الحروف آنست که شرکت مفاعله وتفاعل معنی
مطابقی است نه التزامی بل معنی تضمنی چه مدلول مطابقی قاتل زید عمرا وتقاتل زید وعمرو قتل مع مشارکت است اگرچه
این مشارکت از نوع است که در ظاهر این باب مثل قاتل وضارب وناصر وغیرها سوای شان زیادتی مفهوم میشود
وچون معتبر در تشبیه معنی مطابقی است نه تضمنی والتزامی پس اعتراض مذکور ساقط شد
وعلامه تفتازانی در جواب اعتراض مذکور میگوید که مراد از تشبیه مشارکتی است که بواسطه
حرف تشبیه مثل کاف ونحو آن لفظا یا تقدیرا حاصل شود وبعضی ادبا برانند که مشارکت
مفاعله وتفاعل از قبیل تشابه است نه تشبیه وفرق میان هر دو در باب [illegible] خواهد شد
بهترین جوابات نزد مؤلف آنست که مراد از مشارکت امرین درینجا مشارکتی است
که در یکی یعنی مشبه بطریق اصالت ودر دیگری یعنی مشبه بطریق فرعیت باشد بخلاف
مشارکت زید وعمرو در ضاربنی زید وعمرو وقاتل زید عمرا که هر یک بالاصالت است اما تشبیه
در اصطلاح فن بیان عبارت از معنی مذکورست که خالی باشد از استعاره مصرحه ومکنیه وتجرید
پس این هر سه داخل است در تشبیه لغوی نه اصطلاحی واستعاره مصرحه آنست که دران
بدون ادات تشبیه چیزی را بچیزی تشبیه نهند ومشبه را ذکر نمایند اما اراده مشبه باشد

مثل رأیت اسداً یرمی دیدم شیری را که تیر می انداز د چه مراد از اسد مشبه به درینجا مرد شجاع
مشبه ست بقرینه تیر اندازی و استعاره مکنیه عبارت از معنی مذکورست با ذکر مشبه فقط
مثل انشبت المنیة اظفارها سوخت ناخنهای خود را فرو برد و خلانید که موت را بادرنده
تشبیه داده ناخنها لازم مشبه به برای موت که مشبه ست ثابت گردانیده و تجرید
عبارتست از انتزاع کردن از صاحب صفتی امری مماثل آن در ان صفت نحو لقیت
بزید اسداً ملاقات کردم از زید با اسد را یعنی از زید اسد منتزع میشد پس ملاقات
او گویا ملاقات اسد ست و این نزد محققین نه داخل تشبیه ست نه استعاره و علی کل حال
معنی مذکور لغوی باشد یا اصطلاحی صفت متکلم یعنی تشبیه دهنده است و در عرف بر جمله
داله بر معنی مذکور اطلاق می کنند **سوال** فرق در تشبیه خصوصا تشبیه بلیغ که در ان
غیر از مشبه به مذکور نمی باشد مثل صم بکم عمی یعنی منافقان مثل کران وگنگان و نابینایان
اند و در استعاره و تشابه چیست **جواب** در تشبیه اعتبار تغایر در مشبه و مشبه به من وجه
و اشتراک من وجه هر یک اتا یا صفةً و اعتبار ادات تشبیه لفظا یا تقدیرا ضروریست بخلاف
استعاره اگرچه علاقه تشبیه در ان هم میباشد لیکن متکلم در ان ادعای عینیت می کند
و ادات تشبیه لفظا یا تقدیرا مراد نمیدارد و لهذا لازم و ملائم مشبه به را برای مشبه ثابت
می کند و تشابه عبارتست از حکم تساوی بین الشیئین بقصد متکلم خواه در نفس الامر متساوی
باشند و سوای تشخص جزیی و یکدیگر ممیز یکدیگر نباشد مثل و جاء متساوی از یک جانب پس
گوییم این جاء مثل آن جاء درست یا در نفس الامر متفاوت باشند لیکن تفاوت نیز نظر
متکلم ملحوظ نباشد چنانکه درین دو بیت ابو نواس ع رق الزجاج و رقت الخمر +
فتشابها و تشاکل الامر + فکانما خمر و لا قدح + و کانما قدح و لا خمر +
یعنی رقیق و لطیف ست آبگینه و رقیق ست شراب پس متشابه شدند آن هر دو امر
متناسب یکدیگر شد پس گویا شراب ست نه پیاله و گویا پیاله ست نه شراب و مثالش در فارسی
این دو بیت ست ع هست پر ما بچشم خون فشان + در کف از باده احمر قدح و یا شراب
اینکه می بینیم ز چشم چه یا سرشک ست اینکه دارم در قدح + مثال دیگر ع هلال عید

یا ابروی آن و لب نمی ماند؛ اگر ماند بشی مانند شیء دیگر نمی ماند؛ مقصود از تشابه مصرع دوم ست
و مزید تحقیقش در باب بعد خواهد آمد؛ و چون در تشبیه ناگزیر ست از مشبه و مشبه به و وجه شبه
و ادات تشبیه که این چهار را ارکان تشبیه گویند و از غرض تشبیه چه متکلم را حاجت تشبیه
نمی افتد مگر برای غرضی و از اختلاف اقسام آن باعتبار طرفین و وجه شبه و مراتب قرب
و بعد و رد و قبول و غیر آن مناسب چنان می نماید که مباحث مذکوره در پنج باب بیان کنیم
و آنچه در نهر الفصاحت و دریای لطافت غرض اهم از اجل ارکان شمرده شد خلاف اصطلاح بلغاست
که ارکان منحصر در چهار اول نموده اند و نیز در علوم عقلیه مقرر شده است که غرض شیء خارج از شیء و ارکان نفس
می باشد **باب اول در بیان مشبه و مشبه به** بدانکه طرفین تشبیه یعنی مشبه و مشبه به چهار قسم ست
اول هر دو حسی دوم هر دو عقلی سوم مشبه عقلی مشبه به حسی چهارم مشبه حسی و مشبه به عقلی و مراد از حسی آنست
که خودش یا ماده آن مدرک بحواس ظاهره باشد پس داخل ست در ان مرکبات خیالیه که ماده
و اجزای آن محسوس بحس ظاهر بود و مراد از عقلی آنست که خودش و ماده آن مدرک بحس
ظاهر نباشد خواه مدرکش عقل صرف باشد یا قوتی باطنه از وهمیات و وجدانیات مدرک ببعض
حواس باطنه مثل جوع و شبع بالجمله در اصطلاح ایشان از مدرکات حواس باطنه مرکبات خیالیه
داخل حسی ست و باقی داخل عقلی و باعث بر ان تقلیل اقسام برای سهولت ضبط احکام است
و لا مناقشة فی الاصطلاح مثال هر دو حسی تشبیه رخسار بگل از مبصرات و تشبیه آواز مرغ بآواز
خلخال معشوق از مسموعات و تشبیه زلف بعنبر از مشمومات و تشبیه آب دهن معشوق بشراب
از مذوقات و تشبیه پوست بدن نرم با حریر از ملموسات علامه تفتازانی در شرح تلخیص می آرد
که در همه امثله سوای مسموعات بنظر حقیقت مسامحت ست چه مدرک بحاسه بصر رنگ رخسار و
گل ست و مدرک بحاسه شامه رایحه زلف و عنبر ست و مدرک ذائقه طعم آب دهن و خمر ست
و مدرک لامسه ملاست و نرمی پوست بدن و حریر ست نه خود اشیای مذکوره لیکن
عرفاً برین اطلاق شایع شده است که میگویند ابصرتُ الوردَ و شممتُ العنبرَ
و ذقتُ الخمرَ و لمستُ الحریرَ نمیگویند ابصرتُ لونَ الوردِ و هکذا مثال مرکب خیالی
که اینها هم حسی شمرده اند این ست؛ کأنّ محمرّ الشقیقِ اذا تصوّبَ او تصعّدْ

أعلامُ یاقوتٍ نُشِرنَ علی رِماحٍ مِن زَبَرجَدِ ❊ یعنی شقائق سرخ وقتیکه از تحریک
باد میل بپائین میکند یا بالا میرود گویا علمهای یاقوت ست که بر نیزه های زبرجدین پهن کرده
شده است پس اعلام منشوره بر نیزه های زبرجدین اگرچه در خارج وجود ندارد تا حس بصر آنرا ادرا
نماید لیکن ماده واجزای آن که یاقوت و زبرجد و رماح باشد از مبصرات ست که قوت خیالیه
آنها را ترکیب داده و مثالش در فارسی چنین ست ـ صبح را بنگر پس پروین بدان
ماند درست ❊ کز پس سیمین تذروی لُبتَدین عنقاستی ❊ که سیمین تذرو ولُبتدین عنقا
از عالم اعلام یاقوت ست مثال هردو عقلی تشبیه علم یعنی ملکه با حیات که هردو را قوت
عقلیه ادراک می کند و همچنین تشبیه جهل بمرگ مثالش در اشعار عربی اینست ـ اخو العِلمِ
حَیٌّ خالِدٌ بعد مَوتِهِ ❊ واَوصالُهُ تحت التراب رَمیمُ ❊ وذو الجَهلِ مَیتٌ وهو ماشٍ علی الثَّرٰی ❊
یُظَنُّ مِنَ الاَحیاءِ وهو عَدیمُ ❊ برادر علم یعنی صاحب علم زنده است همیشه بعد مردن خود و استخوانها
او زیر خاک پوسیده است وصاحب جهل مرده است وحال آنکه او میرود بر زمین گمان کنند
خود را از احیا حالانکه او معدوم ست شاعر علم را بحیات وجهل را بمرگ تشبیه داده و هر یک عقلی
ست و در فارسی این شعر ست ـ علم ست چون حیات ابدای پسر بکوش ❊ از چشمه حیات
خود آب حیات نوش ❊ واین مصراع نیز ـ زندگی داناییست ومرگ نادان زیستن ❊
ووجه شبه در علم وحیات جهت ادراکست یعنی چنانکه از ملکه ادراک جزوی حاصل می شود
حیات نیز باعث ادراک می باشد کذا فی شرح التلخیص وغیره اما عجب ست از صاحب حدائق
که وجه شبه زنده ساختن را قرار داده حالانکه زنده ساختن نه کار حیات ست نه کار علم
ونه صفت هر دو می باشد وهمچنین تعجب ست از صاحب نهر الفصاحت که وجه شبه
در اینجا بقای نام در دنیا زعم کرده حالانکه بقای نام از صفات عامه ست که در سخاوت وشجاعت
وعدالت وغیرها نیز یافته میشود بل در مزایای متعدیه الی الغیر اشهر ووجه شبه را اختصاص بمشبه
مثال مشبه عقلی ومشبه به حسی تشبیه موت به سبع که موت یعنی عدم الحیوة از شان حی محسوس
نیست وسبع محسوس ست واز این قبیل ست تشبیه درد با متاع وجان به بازار درین مصراع
عرفی ـ ای متاع درد در بازار جان انداخته ❊ و اضافت متاع درد و بازار جان از قبیل

اضافت مشبه بجانب مشبه است مثل اضافت لجین الماء یعنی آبیکه مثل سیم ست و احتمال
اضافت بیانی منافی آن نیست و مراد از درد و درد عشق است که ادراکش عقل میکند نه در
اعضا که مدرک بجاست می باشد مثال تشبیه حسی بمشبه عقلی تشبیه عطر بخلق کریم چه عطر محسوس
است و خلق کنایست از کیفیت نفسانیه محسوس نیست مثال وهمی این بیت امرؤ
القیس است ؎ اَیَقتُلُنِی وَالمَشرَفِیُّ مُضَاجِعِی * وَمَسنُونَةٌ زُرقٌ کَاَنیَابِ اَغوَالِ
یعنی آیا می کشد مرا رقیب حالانکه همبستر من سیف منسوب بمشارف یمن و سنانهای کبود
یعنی تیر پیکان مانند دندانهای غولانست چه انیاب اغوال خود محسوس بحس ظاهر
نه اجزای آن بل وهم باستخدام متخیله غول را سبع قرار داده دندانها برای آن ثابت گردانیده
وانهم از مخترعات محضه است که در خارج وجود ندارد و مثالش در فارسی ؎ نه راهم میبرد
نفس فسون سازت و همچون آشنا این غولم آواز * چون آدمی شنیده که غول چیزیست
گمراه کننده متخیله او را بصورت آدمی تصور کرده برای او آوازی ثابت گردانیده و باز آواز
را با آواز آشنا تشبیه داده باید دانست که مراد از خیالی درینجا صور مرتسمه در قوت خیال که
تأدیه آنها دران از حس مشترک بوده باشد و از وهمی جزویات مدرکه بالوهم چنانکه شهرت دارد
نیست زیرا که اعلام یاقوتیه نه ازان قبیل ست که در قوت خیالیه از حس مشترک رسیده چه اصلا
احساسات آن راه نیافته ست و نه انیاب اغوال از معانی جزویه ست بل صور کلیه آری بر تقدیر وجود
ادراکش بحواس شده بود بل تحقیق آنست که آدمی را قوتیست دراکه تابع وهم و قوت عقلیه
و از شان اوست ترکیب صور و معانی و تفصیل آنها و تصرفات دران و اختراع اشیا که
حقیقتی برای آنها نیست مثل انسان با دو جناح یا دو سر یا بغیر سر و انیاب اغوال این قوت
دائما چه در بیداری و چه در حالت نوم بکار خود مشغول میباشد سکونی برای او نیست پس
این قوت اگر بتبعیت قوت عقلیه ادراک می کند آنرا متفکره نامند و اگر بتبعیت وهمیه میپردازد
آنرا متخیله گویند و درینحالت اگر از مدرکات حسیه ترکیب تفصیل امری غیر موجود فی الخارج
پیدا کرده است مثل اعلام یاقوت و آدم با دو جناح آنرا مرکب خیالی نامند که بنظر بدرک بودن
اجزایش بحاسه ظاهری آنرا داخل حسیات نموده اند و اگر بدون ترکیب و تحلیل چیزی از پیش خود

اختراع کرده است مثل انیاب اغوال آنرا وهمی گویند وبسبب نبودن خود مثل و اجزای آن
مدرک بحواس ظاهره آنرا از عقلیات شمرده اند واز این بیان فرق در خیالی حسی و وهمی عقلی
باحسن وجوه ثابت گردید و بر بسیاری از اهل فن مشتبه مانده حتی که صاحب الحدائق بر ابرام
قول علامه تفتازانی که مذکور شد نارسیده بر رد آن بزعم خود اعتراضی ساخته ع وکم من
عائب قولا صحیحا و کما لا یخفی علی من طالعهما وهو شهید باب دوم در بیان وجه تشبیه
و آن مشتمل است بر فوائد عدیده فائده در تفسیر وجه تشبیه یعنی معنی مشترک [illegible]
بنظر متکلم اما در مشبه بطریق اصالت و در مشبه به بطور فرعیت و قید نظر متکلم برای آنست
که زید و اسد مثلا اگرچه در بسیاری از ذاتیات و عرضیات باهم اشتراک میدارند مثل
حیوانیت و جسمیت و نمو و حرکت و وجود و غیر آن لیکن در نظر متکلم جرأت است نه غیر و لهذا
نمیگویند گل مثل دیوار است و بنده مثل خداست اگرچه در مطلق وجود باهم اشتراک دارند
بالجمله ملحوظ در اینجا اوصاف مخصوصه مشهوره نزد ایشان است و لهذا ادعای حمل مشبه به بر مشبه
بنظر ظاهر باعتبار اتحاد اوصاف درست دارند که آنرا تشبیه بلیغ گویند و از این عالم است
این بیت انوری ع ای روزگار را بوجود تو افتخار ای بیش ز آفرینش و کم ز آفریدگار
یعنی ای مانند کسیکه بیش از خلق و کم از خالق است و برین تقدیر مندفع شد اعتراضیکه
برین شعر وارد کرده اند یعنی مبالغه از حد گذشته که مصداقش غیر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نمی تواند شد معهذا در فن شعر هیچ اعتراضات قابل التفات نمی باشد و قید اصالت و فرعیت
برای خروج تشابه است تحقیقش همچنانکه از اسرار البلاغه و غیر آن مستفاد میشود آنست که اگر
اقتصار کرده شود بر جمع بین الشیئین در مطلق صفت و شکل یا بر جمع بین الوصفین بر
نهج واحد و قصد مبالغه در اثبات صفت برای چیزی و تکمیل ناقص ملحوظ نباشد این کلام حینئذ
در تشابه گفتن اولی است و هر یک مشبه و مشبه به میتواند شد تا ترجیح احد المتساویین لازم نیاید اگرچه
تشبیه قرار دادنش نیز باعتبار غرضی آنجا جائز است مثلا غره فرس را گویند مشابه صبح است
یا صبح را گویند مشابه غره فرس است و وجه شبه بینهما ظهور شی منیر در شی مظلم [illegible]
در خصوصیت تشابه است و هر یک اصل و فرع میتواند شد و اگر گوئی امتناع ترجیح احد المتساوین

مستلزم آنست که در مقام تشابه تشبیه جائز نباشد گوئیم تشابه باعتبار تساوی در وجه شبه
و تشبیه باعتبار غرضی مثل آنکه کلام دران باشد یا غرض بیان معانی آن بود و باین اعتبار
اصالت و فرعیت پیدا گردد و مثلا شخصی فرس او دیده گفت غره اش مثل صبح است یا صبح را
دید پس گفت این صبح مثل غره فرس است الغرض در هیچ مقام تشابه و تشبیه هر دو ممکن لیکن گاه
در نظر متکلم تساوی بود حکم تشابه بهتر زیرا که تشبیه در اغلب مشعر بر زائد بودن احد الطرفین
و ناقص بودن طرف دیگر در وجه شبه باشد فائده اصل در تشبیه آنست که مشبه ادنی
و مشبه به اعلی و اتم در وجه تشبیه و اشهر بود تا ترقی مشبه ازین تشبیه که عبارت از برابر کردن
مشبه با مشبه به در وجه شبه است حاصل شود و عدول ازان نکنند الا چند جا یکی آنکه اعلی تر
از مشبه که معقول بود و ممکن نباشد درینحالت با دنی محسوس مشتهر نزد مخاطب تشبیه دهند مثل
تشبیه سبحانه تعالی با آفتاب و ماهتاب و تشبیه نورش با چراغ مثل قوله تعالی مَثَلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ
فِيْهَا مِصْبَاحٌ و مثل قوله علیه السلام سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ و
مثل قول مولانا جامی ع وجودش آن فروزان آفتابست * که ذره ذره ازوی نور یابست
یعنی خدا ۱۲
دوم آنکه بهتر از مشبه که محسوس بود و ممکن الوقوع و نفس الامر نباشد لهذا گاهی فاضل را بمفضول
اشهر تشبیه دهند مثل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
چه حضرت ابراهیم علیه السلام نزد یهود و نصاری و عرب که بیشتر از اولاد شان بودند بنزد
رحمت الهی اشتهار داشتند و اهل فن ازین تشبیه این و در وجه ابهامی بسیار داده اند که اینجا
گنجائش آنها ندارد و گاهی بالفرض خودش تشبیه دهند مثل این شعر نظامی در نعت سرور عالم
صلی الله علیه و سلم ع گزین کرده هر دو عالم توئی * چو تو گر کسی باشد آنهم توئی * سوم
در مقام ادعای متکلم که بهتر از مشبه متصور نیست پس بالفرض خودش تشبیه دهند چنانکه ظهوری
گوید ع مراد تماشا نظرهای او * سراپای او چون سراپای او * چهارم جائیکه ادعای کلیت
مشبه بر خلاف واقع کرده باشد پس بطریق تکمیل ناقص هرچه صلوح مشبه به داشته باشد
آنرا مشبه گردانند و بالعکس مثل ع گل خرمش چو عارض خوبان * سنبلش همچو زلف
محبوبان * پنجم در مقام تقبیح و ذم که درینحالت باقبح تشبیه دهند مثل تشبیه وی که آثار جدری

پر و باشد با سرگین بسته منقار زده بمقتول گویند نماید شکل شان زنبیسان بدیده چه کراز
سرگین خروسی دانه چیده بچشم در مقام سلب کقوله تعالی یَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ
مِنَ النِّسَاءِ ای زنان پیغمبر نیستید شما مثل یکی از زنان دیگران در دون مرتبگی فائده
گاهی وجه شبه بنظر قومی مستحسن باشد و نزد قومی دیگر نامستحسن مثلاً تازیان زلف را بانگشت
تشبیه دهند بخلاف فارسیان و شعرای هند رنگ معشوق را برنگ طلا تشبیه دهند بخلاف
فارسیان بل ایشان رنگ عاشق را بآن تشبیه میدهند و هندیان جسم معشوق را بماهی
تشبیه میدهند بخلاف فارسیان و تازیان و امثال آن فائده در تشبیه اشتراک طرفین
از جهتی و افتراق از جهتی دیگر بنظر تشبیه دهنده ضروریست والا در صورت تساوی من
کل وجه و تباین محض تشبیه صورت نه بندد و آن اشتراک بنا بر تحقیق علامه تفتازانی در شرح
تلخیص و دیگر ائمه فن بیان عام ست از اینکه در تمام ماهیت نوعیه طرفین باشد مثل تشبیه
قمیصی با قمیصی دیگر در بودن هر دو از جامه کتان در حالیکه سامع را حال مشبه معلوم
باشد نه حال مشبه به یا در جنس مثل آنکه گویند این پیراهن مثل آن پیراهن ست در بودن
هر یک از ثوب یا در فصل مثل آنکه گویند این قبا مانند آن قباست در بودن هر یک
از پنبه چه پنبه فصلی ست ممیز از حریر و صوف و غیر آن یا در وصفی خارج از حقیقت طرفین
مثل کیفیات حسی مانند رنگ و شکل و حسن ظاهری از تناسب اعضا یا عقلی مثل علم و حلم
یا اضافی اعتباری مثل ازالة الحجاب در تشبیه دلیل با آفتاب و زدودن کلفت در تشبیه
وصل دوست بچراغ و همچنین افتراق عام ست از اینکه در فصل مع عوارض باشد چنانکه
در دو قمیص مشترک الجنس که یکی از پنبه و دیگر از حریر بود با اختلاف طول و عرض و بافت
و دوخت و غیر آن یا در ماهیت و بعض عوارض چنانکه در مشترکات وصفی مثل تشبیه مرد دلیر
با اسب در سرعت رفتار که ماهیت و عوارض سوای وجه شبه برای هر یک جداست یا فقط
در عوارض مشخصه بود با اختلاف اشخاص از یک نوع چنانکه در دو قمیص کتانی با اختلاف
عوارض صدر الذکر و از این قسم ست تشبیه معشوقی با یوسف در حسن یا فقط در هیئت اجمالی
با وجود اتحاد شخص چنانکه در قول بلقیس کأنه هو بحال تخت خویش که جواهر سرخ را بجای

سبز و سبز را بجای سرخ نصب کرده از هیئت اصلیه اش فی الجمله متغیر ساخته بودند برای امتحان دانشمندی بلقیس
یا فقط در وجود اصلی و ظلی با وجود اتحاد اشخاص هیئتها چنانکه درین مصراع ع نمودی در آئینه همتا خویش
که فرق در طرفین محض باعتبار وجود ظلی و اصلی ست و ازین عالم ست این مصراع ظهوری ع سراپا او چون
سراپای یار دهٔ که فرق در طرفین باعتبار وجود ذهنی و وجود خارجی نفس الامری ست و ازین تحقیق محقق شد
که تشبیه و شخص از یک نوع باعتبار اتحاد صفی با اختلاف عوارض دیگر بلا شبه جائز ست پس اگر کسی در رنگ
کشتی مشابه یاقوت در رنگ یا در خوشنویسی مانند یاقوت یا در فقه مثل ابوحنیفه باشد تو انگفت فلان مانند مانی و فلان
مانند یاقوت فلان مثل ابوحنیفه ست و عجب ست از صاحب نهر الفصاحت که تشبیه شخصی با شخصی دیگر از نوع واحد جائز
نمیدارد و میگوید تشبیه افاده غرض نماید و درین مقام هیچگونه غرض قائل متعلق نیست مثلا کسی گوید زید مثل یوسف ست
وجه تشبیه حسن ست پس زید و یوسف در حسن که صفت ست باهم شریک اند و در حقیقت هم ساهم و خصوصیت آنها
زید و یوسف معلوم میشود تغایر باقی نمی ماند بخلاف اینکه مثل ماه ست چه حقیقت ماه و را حقیقت زید ست انتهی
کلامه چه استبعاد ظاهر ست که از اتحاد دو شخص در نوع انسان و صفت حسن اتحاد در سائر اوصاف لازم نمی آید چه
تغایر فضائل دیگر از علم و فضل و عزیز مصر بودن و نبوت و ولایت بنوت یعقوب علیه السلام که در یوسف ست
نه در زید برای تشبیه بس ست و عجیبتر آنست که خود ش در تمثیل طرفین حسی و وجه شبه عقلی می آرد استاد فن
چون خضر علیه السلام ست در هدایت و هذا در مثال زید مثل یوسف هیچگونه تفاوت در اتحاد نوعی و صنفی نیست
و عجیبتر آنست که خود ش در جواب آن باین عبارت می پردازد گوئیم درینجا تشبیه بالاصالت نیست چه مراد
اصل تشبیه بدینچیز نیست که تشبیه یوسف بآنست مثل آفتاب یا ماه یا تغایر در عمرو و زید از روی تشخص قبول
کنیم و گوئیم که حقیقت زید من حیث انه زید و را حقیقت عمرو ست من حیث انه عمرو همچنین می توانگفت این پارچه
سرخ که جزو ویست از پارچه کلان برابر و شبیه ست با جزو دوم از آن بخصوصیت این جزو غیر آن جزو باشد و حق اینست
که تشبیه قماش سرخ با قماش سرخ افاده غرض نمیکند بلکه داخل افاده بدیهیات ست ازین چه فائده که این خانه
کوچک مثل آن خانه کوچک ست یا فیل زید مثل فیل عمرو راه سپر دو و بعد چند سطر ازین که در نقلش فائده
نیست میگوید ازین عبارت که زید چون یوسف ست مراد از زید چون یوسف شبیه بمهر و ماه بود در حقیقت
حقیقت یوسف ازین سبب عین ستاره بود غیر حقیقت زید ست که انسان باشد هر چند عینیت فرضی باشد و باوصف
فرض تغایر و در دو چیز که عین یکدیگر باشند تشبیه درست آید اعتبارات را درین امور دخل بسیار ست تمت عبارته بلفظه

ووجه غرابت این است که از جمله بدیهیات اولیه است که در قول هم زید مثل یوسف است غیر از تشبیه اراده که یوسف
و ان مشبه به است تشبیه دیگر نیست تا احتمال تشبیه یوسف به آفتاب یا ماه باشد بر تقدیر تسلیم اتحاد و یکی از [illegible]
تشبیه مستفاد میتواند شد منحصر در وجه شبه است که حسن و روشنی باشد و از ان اتحاد حقیقت یوسف با حقیقت [illegible]
لازم نمی آید تا گفته آید که این حقیقت زید غیر حقیقت یوسف است هذا و تشبیه ادعای عینیت مطلقا نمی باشد
آری ادعای مذکور در استعاره بود چنانکه دانستی و هیچ فرق تشخص زید و عمرو را در جواز تشبیه فرض کرده [illegible]
حاجتی بآن نیست زیرا که افراد حیوان خصوصا افراد انسان قطع نظر از اختلاف تشخصات معانی و صفات
مختلفه طبیعیه و صناعیه از سخاوت و شجاعت و کتابت و اضداد آنها و حرفهای متعدد بسیار اند که اختلاف یکی از هم
به آن صفات ضرور است تشبیه کافیست مثل دو خیاط که یک مساوی هم نسبت امور خیاطت باعتبار اختلاف ممکن
همچنین دو قطعه مساوی از یک جامه باعتبار اختلاف صفاقت و سخافت [illegible] بافت [illegible] بل اکثر واقع میشود
که بافت جامه بهتر از آخرش میباشد و بر تقدیر تسلیم تساوی و ظهور تشابه امکان تشبیه [illegible] تشابه [illegible] است
فائده وجه شبه که عارض مشبه و مشبه به باشد باعتبار وجود و تحقق سه قسم است اول حقیقی که وجود [illegible] در نفس ذات
طرفین و در خارج متقرر باشد و آن دو نوع است اول حسی که ادراک [illegible] آن [illegible] باشد مثل کیفیات
جسمانیه از الوان و اشکال و طول و قصر و توسط بینهما از بصریات و اصوات [illegible] از سمعیات و حلاوت و مرارت
و ملاحت و حموضت از مذوقات و روائح طیبه و غیر طیبه از مشمومات و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و خشونت
و ملاست و صلابت و لینت و ثقل و خفت از ملموسات و امثال آن نوع دوم عقلی مثل کیفیات نفسانیه که
ادراک تعلق بعقل داشته باشد مثل ذکاوت و علم و غضب و حلم و سخاوت و شجاعت [illegible] امور طبیعیه
قسم دوم اضافی که تقرر آن در ذات طرفین و خارج نباشد بلکه آن معنی در نفس الامر تعلق به دو شئ داشته باشد
مثل تشبیه دلیل با شمس در ازاله حجاب [illegible] دلیل [illegible] متعلق است [illegible]
منشأ انتزاع وجه نفس الامری دارد قسم سوم اعتباری وهمی که وجود در نفس الامر باعتبار منشأ انتزاع
هم نباشد بلکه محض اعتبار عقل است مثل [illegible] **فائده** وجه تشبیه باعتبار وحدت و تعدد سه قسم
[illegible] امر [illegible] است مراد از منفرد امر [illegible] است که [illegible]
[illegible] صفات متعدده ملحوظ باشد و مراد از متعدد [illegible]
[illegible] تشبیه [illegible]

ممکن ست مثل تشبیه میوه میوه در رنگ و بو و مزه بر خلاف مرکب بمنزله واحد که وجه تشبیه دران حقیقت ملتیمه یا هیئت منتزعه من حیث المجموع بود ولهذا تا تمام اجزای مشبه به بدان مذکور نکنند درست نباشد مثل تشبیه باده با تیغ کشیده پیش آفتاب و هر یک ازین هر سه حسی و عقلی بود و متعدد در اقسام ثالث نیز باشد یعنی مختلف که بعضش حسی و بعضش عقلی باشد و در وجه تشبیه حسی از هر قسم لازم ست که طرفین نیز حسی باشند نه عقلی زیرا که در طرفین عقلیین وجه تشبیه غیر از عقلی نباشد چه وجه تشبیه امریست ماخوذ از طرفین و موجود در آنها و موجود در عقلی مدرک بعقل باشد نه بحس اما وجه تشبیه عقلی را لازم نیست که طرفین نیز عقلی باشند زیرا که عقل ادراک محسوسات و معقولات هر دو میتواند کرد بخلاف حس که از ادراک معقولات عاجز ست ولهذا علمای بیان گفته اند التشبیه بالوجه العقلی اعم من التشبیه بالوجه الحسی و معنیش همین ست که در هر جا تشبیه بوجه حسی ممکن ست تشبیه بوجه عقلی نیز میتواند مثال وجه تشبیه احد حسی حمرت ست و تشبیه رخسار بگل و بوی خوش در تشبیه لفظ بعنبر و نرمی ملمس در تشبیه پوست بدن با مخمل و حلاوت در تشبیه آب با شکر و خفای آواز در تشبیه صوت ضعیف با همس و ازین قبیل ست این شعر ؎ ای دهانت غنچه و خط سبزه و رخسار گل ؛ سنبلستان دوست نرگس لالات را یا گل ؛ وجه تنگی در غنچه و دهان و سبزی خط و سبزه و رنگ رخسار و گل محسوس مشترکست مثال وجه تشبیه احد عقلی و طرفین حسی جرات در تشبیه مرد شجاع با اسد مثال وجه تشبیه احد عقلی و طرفین عقلی خلو فایده در تشبیه وجود شی غیر نافع با عدم چه خلو فایده در وجود و عدم از امور عقلیه مثال وجه تشبیه و مشبه به عقلی و مشبه حسی هدایت در تشبیه علم با نور مثال وجه تشبیه و مشبه عقلی و مشبه به حسی اطابت نفس در تشبیه عطر بخلق کریم مثال مرکب حسی بمنزله واحد که طرفینش مفرد باشد تشبیه انگشت چشم خروس در سرخی و استدارت و مقدار مخصوص چه آنکه چشم خروس هر دو اگرچه مفرد حسی اند لیکن وجه تشبیه هیئتی ست و حدانی مرکب از اوصاف مذکوره و ازین قبیل ست این شعر عربی ؎ وقد لاح فی الصبح الثریا کما تری ؛ کعنقود ملاحیة حین نورا ؛ تحقیق ظاهر شد در صبح ثریا چنانکه می بینی مثل خوشه انگور ملاحیه وقتیکه شگوفه بر آورده ملاحیه انگور سپید طولانی بود و نورا در اصل نوَّر بود بعد حذف تا نوّرا ماند وجه تشبیه هیئت کذائیت حاصله از صغار سپید در استدارت ازین شعر فارسی ؎ باره و نیزه ران چه بیکل چرخ ؛ چتر بر فرق سر چو خرمن ماه ؛ وجه تشبیه در تشبیه اسپ با سپاه ظلمت و رفعت سپهرست و در تشبیه چتر با هاله ماه مدوری و درخشندگی ست و اینهمه از محسوسات مثال دیگر ؎ شکار پیشه ترکان چشم مست تو نهاده بر سر بالین خود کمان هر دو ؛ بمعشوقان تشبیه چشم بشکار انداز و ابرو بکمان نیست بل هیئت حاصله از شکار انداز یکه در پی صید گردیده و کوفته کشیده و گردیده

الهمس [illegible]

وبجوید و کمان ابر بالین خود گذارد مثال مرکب حسی که مشبه واحد و مشبه به مرکب حسی ست ؎ بیدار آن می کرد
پنداری وان یاقوت تابستی * دریا چون کشیده تیغ پیش آفتابستی * مثال هر سه مرکب حسی این شعر بشار است
؎ کانَّ مُثارَ النَّقعِ فوقَ رؤسِنا * واَسیافنا لیلٌ تهاوی کواکبه * گویا غبار انگیخته بالای سر ما و شمشیرها
ما که دران غبار می جستند مثل شبی ست که ساقط میشوند دران کواکب آن شب یعنی شهابها تا قید این مجموع
یک هیئت ست نه اینکه غبار را بشب و شمشیر ها را بشهب تشبیه داده و وجه شبه درین شعر هیئتی ست که از حرکت
اجرام روشن مستطیل در جوانب چیزی سیاه حاصل آمده و از همین قبیل ست این شعر خاقانی ؎ ابر از هوا بر گل
چکان مانند زنگی ایگان * در کام رومی بچگان پستان نور انداخته * مقصود شاعر نسبت مجموع چکیدن
باران از ابر سیاه بر گل به زنگی ایست که در رومی بچه را شیر میدهد نه اینکه گل را برومی بچه و ابر را بزنگی دایه و باران را بشیر
تشبیه داده باشد و وجه تشبیه هیئتی ست که از احاطه چیزی سیاه بر سرخ و ترشح سفید ازان بر سرخ حاصل آمده و از
بدایع مرکبات حسی آنست که تشبیه در صورتی واقع شود که مشتمل بود بر حرکت و اوصاف دیگر همچو ؎ چشم گریانم
بزیر قصر آن حوری سرشت * شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت * و هم ازین قبیل ست این بیت ؎ بود چو
پرتو ماهی که در دریاست موج او * چو در بحر اصول آن شیخ استادانه می قصید * یعنی مانند پرتو ماهی ست که بدریا
موج میزند و ازین تشبیه لطفی دیگر بهم میرسد که همچو امواج دریا هر عضو در رقص حرکتی دارد و گاهی کیفیت هیئت سکون
می باشد چنانچه درین بیت ؎ شود ز گوشه نشینی فزون عوض نفس * سگ نشسته ز استاده سر فراز تر ست
مثال مشبه مفرد حسی و مشبه به و وجه تشبیه مرکب حسی در عربی الشمس کالمرآة فی کف الاشل آفتاب مثل
آینه ایست در کف مرتعش و وجه تشبیه هیئتی ست استفاده از استدارت و اشراق و حرکت سریعه متصله با تموج
حتی که شعاع چنان می نماید که از جوانب دائره منبسط شود و باز منقبض گردد زیرا که اگر تیز نظر کنی آفتاب را بینید
خواهد که جنبش خوبتر واضح گردد و هیئت مذکوره دران یابد و در فارسی ؎ رسید لوشیر بیست آمیخته با آب
مقصود و تیجا تشبیه خسارست با شیر آمیخته بشراب و وجه تشبیه امتزاج سرخی با سفیدی مثال مشبه مفرد و مشبه
و وجه شبه مرکب این شعر خاقانی ست ؎ چون ریم آهن زخم آهن بتشبیه کند چشم دشمن بست بیجا
صد چشم بکشود ان چشم دشمن بزخم سنان مرکب ست مشبه به ریم آهن مفرد و وجه تشبیه هیئتی ست مانا التشکل خانه
زنبور و آنهم مرکب ست مثال وجه شبه و طرفین مرکب عقلی قوله تعالی مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ
لَمْ یَحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ أَسْفَارًا یعنی مثال کسانیکه علم توریت داده شد بایشان و ایشان عمل نکردند

حمایت بردارند کتابها و وجه تشبیه جریان انتفاع از آنها [illegible] در استعمال آن و
این امر عقلی است منتزع از چند چیز از فعل خاص حمار یعنی بار برداشتن و بودن آن محمول او و
علوم و جاهل بودن حمار از آنچه بر وی است پس مشبه به مرکب است و همچنین وجه شبه [illegible]
در فارسی این بیت ـ نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند تشبیه داده است
شاعر عالم بی عمل را به چارپایی که حامل کتابها که بهترین نافع است باشد و آن را بدان منفعت
[illegible] هیچ نفع کشد مثال وجه تشبیه مرکب عقلی و طرفین [illegible] عقلی این بیت انوری است
[illegible] در جهانی و از جهان بیشی همچو معنی که در بیان باشد مشبه سبحانه تعالی و مشبه به
معنی و وجه تشبیه راجع بودن استغنا و استفاده فائده وجه شبه منقسم به دو قسم است
اول آنکه همه اش حسی باشد مثل ـ اَیْنَ اَلْکُؤُوسُ وَالاَقْدَاحُ ۔ اَیْنَ اَیْنَ الشُّمُوسُ
وَالاَقْمَارُ وجه تشبیه کاسه و قدح با آفتاب و ماه [illegible] درخشندگی و گردش است
و مثل تشبیه [illegible] فالکه [illegible] و دیگر در لون و طعم و رائحه دوم آنکه همه عقلی باشد مثل تشبیه
[illegible] بلاغ در جهت نظر و کمال حذر و اختفای جای [illegible] سوم مختلف که بعضش حسی و بعضش
عقلی باشد مثل تشبیه انسان با شمس در حسن طلعت و بزرگی شان که اول حسی و ثانی عقلی
از و گوید ـ دشوار بود وصل تو ای پادشه حسن [illegible] کسی را ندارد [illegible]
و از این قبیل است این مصراع ع [illegible] وجه تشبیه [illegible]
[illegible] بودن است و اول [illegible] ثانی عقلی است فائده گاهی وجه
تشبیه را از نفس تضاد انتزاع نمایند و یعنی تضاد [illegible] قرار دهند و مقصود
از آن ظرافت یا استهزا باشد مثل آنکه جبان را با [illegible] حاتم تشبیه دهند و گویند
ما اشبهه بالاسد و انه حاتم و این دو معنی [illegible] یکی آنکه او چنان در بخل است
که حاتم در کرم دوم آنکه او مانند حاتم است [illegible] گاه اول
باشد و بنا بر مشهور [illegible] ادعای اتحاد [illegible] معلوم شود که این کلام
[illegible] واقع نیست نه از روی حقیقت [illegible] عدم [illegible]
[illegible] ادعای محال [illegible] این کلام [illegible] شده گردد

مانند اکاذیب مضحکه **باب سوم در ادوات تشبیه** خواه حرف باشد مثل کاف و کأن
در عربی و چو و چون و چنانچه و همچون در فارسی یا اسم چنانکه مثل و نحو و شبه و شبیه و
مماثل در عربی و مانند و همتا و سان و مانا در فارسی یا فعل مثل تماثل و تشابه و یحکی و یضاهی
در عربی و گوئی و پنداری در فارسی و گاهی مرکب باشد از اسم و حرف مانند لشبیه و کأنه
در عربی و برنگ و بمثال و بسان در فارسی و گاهی از اسم و فعل و حرف مثل
کانک تقول و کما تقول در عربی و چنانکه تو گوئی و چنانکه تو پنداری در فارسی و اصل
در کاف و مثل و نحو آن از ادوات داخل شود آنست که بر مشبه به لفظا یا تقدیرا داخل
شود مثل زید کالاسد و کصیب من السماء تقدیره کذوی صیب زیرا که صیب یعنی باران
نازل ست و تشبیه به نیست که باران بر او نازل شده بلکه مراد از ذوی صیب [illegible]
و گاهی بر غیر مشبه به داخل شود اما آنکه مشبه به مرکبی باشد که مفردی قائم مقامش نتواند بود
مثل قوله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء زیرا که ماء خود
مشبه به نیست بل مراد آنست که حال دنیا از تازگی و خرابی مثل حال نبات است که از آب
سبز شده و خوش نما گردیده پس خراب گردد پس مشبه به در ان حقیقت نبات است و حقیقت
و اصل در کان و تماثل [illegible] آنست که بر مشبه داخل شود مثل کان زیدا
اسد و تماثل [illegible] و گاهی فعلی از افعال [illegible] دلالت بر تشبیه کند مثل علمت زیدا اسدا
در تشبیه قریب و حسبت زیدا اسدا در تشبیه بعید زیرا که حسبان دلالت بر ظن و گمان
میکند نه تحقیق بخلاف علم که در اینجا بمعنی یقین ست و در فارسی نیز بعض افعال قریب
[illegible] افاده تشبیه میکند چنانکه در [illegible] مختاری [illegible] از قصیده [illegible]
تو و خورشید [illegible] [illegible] مقصود شاعر آنست که رای تو مشابه [illegible]
و طبع تو مشابه کرم ست و گاهی عبارت دیگر مفید تشبیه شود مثل این بیت نظامی
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نباشد فلهذا اسطلب اعتراض میر معزی موسوی برین شعر صائب ع چون لباس
غنچه تنگی میکند بر دوش گل * بر فراز این عمارت پرنیان آسمان * چنین نوشته که
لفظ چون را بجای چنانچه بسته اما عجب آنست که خود بعد چند لفظ بر متصل گفته
چنانچه در گل و صفیر و نغمه که همه مفردات بوده اند **باب چهارم در غرض تشبیه**
باید دانست که غرض تشبیه در اکثر احوال راجع بمشبه میگردد و آن چند قسمست اول
بیان امکان وجود مشبه در جائیکه وقوعش مرغوب بود و امکان خلاف وادعای
امتناعش آنجا ظاهر باشد چنانچه درین بیت ع فَاِنْ تَفُقِ الْاَنَامَ وَاَنْتَ مِنْهُم
فَاِنَّ الْمِسْکَ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ * یعنی اگر تو فائق شوی بر خلق حالانکه ازین خلق
هستی ممکن ست زیرا که مشک پاره از خون آهوست و فائق ست بران مقصود شاعر
هرگاه ممدوح را فائق بر همه خلق قرار داد گویا از نوعش بر آمده جنسی برأسه گردیده و بعدا
ممدوح از جمله خلق ست و اینمعنی ظاهرا ممتنع می نمود که فردی از افراد نوع بحدی
ممتاز گردد که ازان نوع بر آید لهذا شاعر از تشبیه دادن ممدوح بمشک که تشبیه ضمنی
امکان معنی مذکور ثابت گردانیده مثالش در فارسی ع گر از خلق آمده بر خلق سناد
عجب مشمر گل از جنس گیاه ست * مثال دیگر ع هیچ از گلوی سوختگان تند نگذرد * آب
از زمین تفته بلنگر کند گذار * دوم بیان حال مشبه مثل تشبیه یک جامه بجامه دیگر در سیاهی
بشرط آنکه سامع رنگ مشبه به معلوم باشد نه رنگ مشبه چنانکه درین بیت ع دل از
وداع رفیقان چو دیگ بر آتش * تن از عزیز عزیزان چو مرغ در مضراب * غرض از تشبیه
درینجا بیان حال دل و تن مشبه ست که سامع را ازان خبر نبود سوم بیان مقدار حال مشبه
مثل تشبیه جامه سیاه بغراب در شدت سواد و ازین قبیل ست این شعر انوری ع
حدیث سرین و میانش چه گویم * که دیدست کوهی معلق بکاهی * غرض از تشبیه درینجا شدت
فربهی سرین و لاغری میان ست چهارم تقریر حال مشبه و تقویت آن یعنی ثابت گردانیدن
حال مشبه در ذهن سامع و خاطر نشان گردانیدن آن مثل تشبیه سعی بیفائده بنقش
بر آب بسبب خاطر نشان گردیدن ازین تمثیل آنست که مشبه امر عقلی ست و مشبه به

امر حسی نفس انسانی بحسیات زیاده تر از عقلیات مالوف ست پس آنچه بواسطه حس می یابد
زودتر ذهن نشین و خاطر نشان میگردد و ازین قبیل ست این شعر سنائی ع صورت
ابلهان چو دیگ تهی ست * از درون خالی و برون سیه * و درین اغراض چهارگانه
مشبه به در وجه شبه اشهر می باشد و در غرض چهارم اتم نیز کما لا یخفی پنجم تزیین مشبه
یعنی زینت دادن مشبه در نظر سامع مثل تشبیه دادن روی سیاه با مردمک آهو و ازین
قبیل ست قول استاد ع كَلِفْتُ بِأَسْوَدِ الأَعْضَاءِ طُرًّا * وَمَا عِنْدِي فتنتها
بِزَيْنِ * سَوَادُ العَيْنِ لِلإِنْسَانِ حُسْنٌ * وَهَلْ الا إِنْسَانُ عَيْنٍ * یعنی عاشق
شدم بر سیاه اعضا تمامها و سپیدی اعضا نزد من خوبی نیست زیرا که سیاهی چشم برای
انسان حسن نیست و این تمامه مردمک چشم ست و هم ازین قبیل ست این شعر انوری ع
اشتری بود مشبه زیر مفرق زنگی * راست چون تیره شبی بسته بر و یک شبه ماه * ششم
تشویه یعنی تقبیح مشبه مثل تشبیه روی که دران آثار چیچک باشد بسرگین بسته که خروسان
منقار ها زده باشد و مثالش در ما قبل گذشت هفتم استطراف یعنی طریف و نادر شمردن
مشبه در ذهن سامع ای مشبه از جهت تشبیه بصورتی برآید که عادةً حضور صورت او در ذهن
ممتنع باشد مثل تشبیه انبار زگال که بعض ازان افروخته باشد بدریای مشک که موجش از
طلا بود که چنین صورت عادةً ممتنع الحضور ست شاعری گوید ع كَأَنَّمَا الفَحْمُ وَالجَمْرُ
بِهِ * بَحْرٌ مِنَ المِسْكِ مَوْجُهُ الذَّهَبُ * یعنی گویا انگشت و اخگری دران ست دریا
از مشک که موجش از طلا ست و اکثر امثله تشبیه وهمی و خیالی ازین قبیل ست و داخل
درین قسم تشبیه شعل آتشین بدریای زبرجد که صاحب جمع الصنائع آنرا بنام تشبیه غیر مرعی آورده یعنی آنکه مشبه
ممکن غیر موجود باشد مقابل تشبیه مرعی که طرفینش از موجودات خارجیه بود چون تشبیه لب بشکر و زلف بشب
و در حقیقت این تشبیه داخل ست در حسی باید دانست که استطراف دو قسم ست یکی آنکه حضور مشبه به فی نفسه در ذهن
نادر باشد چنانچه گذشت دوم آنکه ندرتش بحالت حضور مشبه بود یعنی ذهن در وقت
تصور مشبه بتصور مشبه به کمتر انتقال نماید چنانچه درین شعر کمال اسمعیل ع و از نامه بنفشه لب کل
کشتی گیران * سرسوی هم آورده و قد ها زده خم * چه توجیه کشتی گیران بنفشه دو مشت با یکدیگر

یافته میشود لیکن از تصور ابرد حصول تصور چنین کشتی گیران خیلی کمتر این ست اقسام غرض
تشبیه راجع بسوی مشبه گاهی راجع بمشبه به شود و آن دو قسم ست اول آنکه هرچه از طرفین
تشبیه در وجه شبه نقصانی داشته باشد آنرا مشبه به سازند بنظر ادعای اکملیت او و این
را تشبیه مقلوب گویند چنانچه درین شعر ع وبدا الصباح کان غرته * وجه
الخلیفة حین یمتدح * یعنی و ظاهر شد صبح گویا که سپیدی او روی پادشاه ست
وقتی که مدح کرده میشود و ازین قبیل ست این شعر ع اندیشه برفتن سمندت ماند خورشید
بهمت بلندت ماند * که اسپ و همت ممدوح را مشبه به گردانیده بنظر ادعای اکملیت آنها
در اطول می آرد تشبیه مقلوب در تشبیه تزیین و تشویه و استطراف نیز می تواند بادعای اکملیت
زینت یا کثرت قبح در مشبه به یا ادعای آنکه مشبه به در معنی ندرست و دوم چیزی را که اهتمام
شانش مقصود باشد مشبه به سازند مثل تشبیه ادن گرسنه روی را در استدارت و اشراق
با گرده نان و لهذا در معنی شاعری گفته ع که از لبکم دیده قطرا احسان * هلال عید را و
لب نان * و این قسم غرض را اظهار المطلوب نامند باب پنجم در اقسام تشبیه باید دانست
که تشبیه باعتبار طرفین و باعتبار ادات و غرض اقسام کثیره و تقسیمات متعدده پیدا شد اما
باعتبار طرفین پانزده قسم ست اول هر دو مفرد غیر مقید مثل تشبیه زیبا بسرو تشبیه نسا
بگل دوم هر دو مفرد مقید با قیدیکه آنرا در تشبیه دخلی باشد مثل تشبیه سعی بیفایده
بنقش بر روی آب زیرا که وجه شبه در آن مساوات فعل با عدم آنست و آن موقوفست
بر قیدین مذکورین سوم یکی مفرد مقید دوم مفرد غیر مقید مثل ع رخساره چو گلستان
خندان * و مثل ع آئینه در دست مثل باشد مثال آفتاب * و تشبیه مفردین را هرچه نکه باشد
تشبیه مفرق گویند چهارم هر دو مرکب مثالش در عربی در بیت کان مثار النقع گذشت
و در فارسی این بیت خاقانیست ع دیده باش عکس خورشید آتش انگیز از بلور * باز بین
جام عکس صبح جان انگیخته * و معنی مرکب چنانکه گذشت هیئت فراهم آمده از چند چیز باشد
پنجم تشبیه مفرد بمرکب چنانکه در شعر کان محمر الشقیق گذشت و در فارسی مثال اخیر لیح خاقانیست
ع بلبله چون [illegible] تشبیه مرکب بمفرد مثل ع

ع یا صاحبیّ تقصّیا نظریکما ٭ تریا وجوه الارض کیف تصوّرا ٭ تریا نهارًا
مشمسًا قد شابه ٭ زهر الرّبی فکانّما هو مقمرا ٭ ای هر دو یاران من نیک بنگرید
خواهید دید وجوه ارض راچگونه صورت گرفته است خواهید دید روزی ابر وغبار راکه آمیخته
باشد دران شگوفهای گریوها پس گویا آن روز شب ماهست پس مشبه یعنی روز آمیخته
باشگوفها مرکب وشب ماه مشبه به مفردست وازهمین قبیل ست این شعر خاقانی ع
چون ریم آهن بزخم آهن ٭ صد چشمه کنند چشم دشمن ٭ چنانچه دربیان وجه تشبیه گذشت
هفتم هر دو متعدد وآن دو قسم ست یکی ملفوف که اول چند مشبه مذکور نمایند وباز چند
مشبه با بحسب ترتیب مشبه آرند بطریق لف ونشر مرتب مثل ع تافته زلف وشکسته
رخ وزیبا قداو ٭ مشک سارا وگل سوری وسرو چمن ست ٭ دوم مفروق که یک مشبه
ویک مشبه به ذکر نمایند وباز همچنان آرند مثل ع رویت دریای حسن ولعلت مرجان لفت
عنبر صدف دهن درو دندان ٭ هشتم مشبه واحد ومشبه به متعدد وآنرا تشبیه جمع نامند
مثل ع کانّما تبسم عن لؤلؤ ٭ منضّد او برد او اقاح ٭ گویا تبسم میکند از دره
بسته یا ژاله یا بابونه ودر فارسی مولوی جامی فرماید ع عارض ست این یا قمر یا لاله احمرست
این ٭ یا شعاع شمس یا آئینه دلهاست این ٭ نهم مشبه به متعدد ومشبه مفرد مثل ع
صدغ الحبیب وحالی ٭ کلاهما کاللّیالی ٭ یعنی ع حال من و زلف یار مانند شب ست
وبعضی این شعر را درمثال التشبیه تسویه آرند وگویند تسویه آنست که شاعر صفتی از خود
وصفتی از معشوق بیک چیز تشبیه دهد چنانکه درین شعر زلف معشوق وحال خود را
بشب تشبیه داده وازین قبیل ست این شعر پارسی منطقی ع یک نقطه آید ازدل من
وازدهان تو ٭ یک موی خیزد ازتن من وازمیان تو ٭ دهم نوعیست از تشبیه متعدد
که آنرا التشبیه بالعکس نامند که چیزی را مانند کنند بچیزی در صفتی باز مشبه به را در صفتی
بمشبه تشبیه دهند مثالش ع از نعل مرکبانش زمین همه تا چو چرخ ٭ وز گرد لشکرش
چو زمین چرخ پر غبار ٭ مثال دیگر ع از سم مرکبان شده مانند غار کوه ٭ وز شخص کشتگان
شده مانند کوه غار ٭ یازدهم نوعی دیگرست از تشبیه متعدد که یک تشبیه را از مدح

سلب نمایند و تشبیهی دیگر ثابت کنند که دران مبالغه زاید بود مثالش متنبی گوید ع لم تحك
نائلك السحاب وانما حمت به وصبيبها الرحضاء حکایت نکرده و مشابه
نشده است بخشش ترا ابر و جز این نیست که تپ عارض شده است او را از رشک آن
و بارش او عرق محموص است که از غایت انفعال ریخته چه اولا شاعر تشبیه سحاب ابر کرم
ممدوح که بر سبیل ادعاء و تکمیل ناقص تشبیه داده اند نفی کرده باز با شخص محموم تشبیه داده
دوازدهم تشبیه تفضیل و آن قسمی ست از تشبیه متعدد که چیزی را بچیزی مانند کنند
باز از ان رجوع کرده مشبه را بر مشبه به تفضیل دهند مثالش ع حسبت جماله بدرا
مضيئا وأين البدر من ذاك الجمال و در فارسی این بیت ست ع تو ئی چون
ماه اما ماه گویا تو ئی چون سرو اما سرو رعنا **سیزدهم** نوعی از تشبیه مفروست که آنرا
تشبیه بکنایت گویند که بر ذکر مشبه به اکتفا کرده مشبه و ادات تشبیه دران صراحة ذکر
نکنند مگر بقرینه سیاق کلام و بکنایه معلوم گردد مثالش ع لولو از نرگس فرو بارید و
گل را آب داد و ز تگرگ روح پرور مالش عناب داد که شاعر اشک را به لولو و چشم را
به نرگس و رخسار را بگل و دندان را به تگرگ و لب را بعناب تشبیه داده **چهاردهم** نوعی
ست از تشبیه که آنرا تشبیه اضمار گویند و آن عبارتست از ذکر دو چیز قابل تشبیه و ظاهر
چنان نماید که مقصود تشبیه نیست مگر سامع بغوص دریابد که مقصود تشبیه ست مثالش
ع گر شمع تو ئی مرا چرا باید سوخت و رماه تو ئی مرا چرا باید کاست پس ظاهر مقصود شاعر
تعجب ست از گداختن خود و در ضمیر تشبیه معشوق بشمع ست **پانزدهم** نوعی از تشبیه ست
که مشبه و مشبه به یکی سازند بادعای کمال عظمت ممدوح که بهتر از و متصور نیست الا انقصان
مشبه لازم آید ظهوری گوید ع مراد تماشا نظرهای او سراپا سراپای او چون سراپای او
و باعتبار وجه تشبیه چند تقسیم دارد اول مشتمل است بر دو قسم **قسم اول** تشبیه تمثیل که وجه
تشبیه دران از چند چیز منتزع باشد و امثله اش از تشبیه عنقود و تشبیه مثار النقع گذشت
و در فارسی بعضی از متاخرین مثل صائب و میر النش این طریق تشبیه را نهایت مطبوع میدانند
بر خلاف بعضی دیگر و گویند بهتر آنست که هر مصرع ثانی تمثیل اول باشد چنانکه درین شعر

ه به بندد بر قفا او بار دست جور ظالم را ٭ همان شست پیکان از هوا چون تیر برگردد
و گاهی مصرع اول تمثیل ثانی بود چنانکه درین بیت ه چون صفیر از کوچه منقاری آییم
ما ٭ از دو جانب پشت بر دیوار می آییم ما ٭ و سکاکی مقید کرده است این منتزع را
بغیر حقیقی آمی وجه شبه وصف غیر حقیقی باشد یعنی تمثیل آنست که وجه شبه حسا و عقلا
متحقق نباشد بل وهمی مثل کمثل الحمار یحمل اسفارا که وجه شبه یعنی حرمان
انتفاع با نافع ابلغ مع کد و تعب در مصاحبت وصفی ست وهمی مرکب از متعدد و نزد
صاحب کشاف تمثیل بمعنی تشبیه ست دوم تشبیه غیر تمثیل و آن نزد جمهور تشبیهی ست که
از امور متعدده منتزع نباشد و نزد سکاکی آنکه وجه شبه آن منتزع از متعدد نباشد و وهمی
و اعتباری هم نباشد بل حقیقی بود تقسیم دوم تشبیه دو قسم ست اول مجمل دوم مفصل
مجمل آنست که وجه شبه دران مذکور نباشد و آن بر چند نوع ست اول آنکه با وجود عدم
ذکر وجه تشبیه بر کسی مخفی نماند مثل تشبیه زید با سد که وجه شبه دران جرأت ست بر هر کس
ظاهر دوم آنکه وجه شبه را غیر از خواص نداند مثل تشبیه علم بحیات که وجه شبه دران جهت
ادراک ست چنانکه در تمثیل تشبیه عقلی مذکور شده و از همین قبیل ست ه گل رعنا بهشت او
کف افسوس می مالد ٭ که وجه شبه دران دو روئی ست که در گل رعنا و کف افسوس مشترک
ست سوم آنکه وصف کدامی از طرفین هم مذکور نباشد مثل این شعر خاقانی ه از
عارض و روی و زلف داری ٭ طاوس بهشت و مار با هم ٭ و مراد از وصف آنست که ایمای
بر وجه شبه نداشته باشد اگرچه وصف دیگر دران مذکور بود مثل زید الفاضل اسد چه لفظ
فاضل اگرچه وصف مشبه ست اما دلالت بر وجه شبه که جرأت ست نمیدارد چهارم
وصفیکه ایمای بر وجه شبه داشته باشد برای مشبه ثابت کنند چنانکه درین بیت خاقانی
ه خنجر سبزش چو سرخ آید بخون ٭ چشم دهر را نشان بینی بهم ٭ چه از لفظ سرخ و سبز
که وصف مشبه واقع شده ظاهر میشود که وجه شبه درینجا اجتماع حمرت و خضرت ست
پنجم آنکه چنان وصف مشبه به مذکور نماید که از ان وجه شبه معلوم شود چنانکه درین
بیت نابغه ه فانک شمس والملوک کواکب ٭ اذا طلعت لم یبد منهن کوکب

یعنی تحقیق تو آفتابی و پادشاهان دیگر ستارگانند وقتیکه آفتاب طالع شد ظاهر نمیشود
کدام ستاره چه از وصف مذکور معلوم میشود که وجه شبه ظهور یکی و اختفای دیگریست
و ازین قسم ست این بیت ؎ دو رو آئینه همچو صبح باشد برقع رویت ؛ که یکسو نور خورشید
ست و یکسو نور اخترها ؛ یعنی برقع رویت مثل آئینه دو روست که آن آئینه مانند صبح ست
و مصراع دوم بیان صبح ست پس درین بیت دو تشبیه ست یکی تشبیه برقع با آئینه
دوم تشبیه آئینه دو رو بصبح و این از بدائع تشبیهات ست ششم آنکه وصف مشبه
و مشبه به که دلالت بر وجه شبه کند مذکور نمایند چنانکه درین بیت رازی ؎
چاکرانت بگه رزم چو خیاطانند ؛ گرچه خیاط نیند ای ملک کشورگیر ؛ بگز نیزه قد خصم
تو می پیمایند ؛ که ببرند بشمشیر و بدوزند بتیر ؛ که لفظ گز و پیمودن و بریدن و دوختن
وصف ملائم مشبه ست و نیزه و شمشیر و تیر ملائم مشبه که ازان وجه شبه یعنی بریدن
و دوختن پیداست قسم دوم مفصل که وجه شبه یا آنچه مستلزم وجه شبه باشد دران
مذکور کنند مثال اول این بیت ست ؎ لغزد خرد ز لعل تو چون از شراب پای ؛ لرزد
دلم ز چشم تو چون از خمار دست ؛ که وجه شبه لغزیدن و لرزیدن دران ذکر یافته
مثال دوم اَلکَلامُ الفَصِیحُ کَالعَسَلِ فِی الحَلاوَةِ وجه شبه میل طبع ست که حلاوت
را لازم بود و تقسیم دیگر تشبیه دو قسم ست قریب مبتذل که دران انتقال از مشبه بسوی
مشبه به بدون تأمل حاصل شود و اسباب قرب و ابتذال چند چیز بود یکی وحدت وجه شبه
مثل سیاهی در تشبیه زنگی بزگال و سپیدی در تشبیه عسل با برف دوم قرب مشبه به
باشد مثل تشبیه کنار با سیب و تشبیه سپر با بدر در شکل و وضع یا کثرت حضور مشبه به در
ذهن مثل تشبیه زلف بشب و تشبیه روی خوب بآفتاب و امثال آن دوم غریب بعید
و اسباب بعد و غرابت نیز متعدد ست مثل تعدد و ترکیب وجه تشبیه و بودنش مرکب
عقلی چنانچه مذکور شد و مثل مناسبت بعیده درمیان مشبه و مشبه به چنانچه درین بیت
ختائی ؎ زاغ سیاه و برف سپید و زمین سبز ؛ طوطی همین پدید شد از بیضهٔ غریب ؛
که شاعر اینجا زاغ و برف را با بیضه و زمین سبز را با طوطی تشبیه داده که از غرابت خالی نیست

و مثل ندرت حضور مشبه به در ذهن بسبب آنکه خیالی یا وهمی باشد و چند آنکه وجه تشبیه
مرکب از چیزهای بسیار باشد تشبیه بعیدتر و غریب‌تر میشود خواه این ترکیب وهمی باشد
یا خیالی یا عقلی و تشبیه بعید و غریب ابلغ بود از قریب مبتذل و گاهی تشبیه مبتذل بسبب
تصرفی خاص غرابتی پیدا می‌کند چنانکه درین بیت ؎ هیچ دل از زینت دنیا نشاد افتاد
نشد؛ عقده کار کس از دندان گوهر نشد؛ زیرا که تشبیه دندان بگوهر مبتذل است
لیکن از نسبت عقده باز کردن لطفی جداگانه پیدا کرده و گاهی در تشبیه مبتذل شرطی
می‌افزایند که بسبب آن از ابتذال خارج گردد چنانکه درین بیت مختاری ؎ ماهی اگر ماه
را از سرو بود قد؛ سروی اگر سرو را از ماه بود چهره؛ مثال دیگر ؎ تو لی چو ماه اگر ماه را
کلاه بود؛ تو لی چو سرو اگر سرو را قبا باشد؛ و ازین قبیل است این شعر ؎ سرو خوانم
قد زیبای ترا؛ لیک اگر در سرو رعنائی بود؛ چه تشبیه معشوق بماه و سرو مبتذلست
اما بسبب شرط غرابتی بهم رسانیده و بعضی این را تشبیه مشروط نامند تقسیم دیگر تشبیه باعتبار
غرض مقبول است یا مردود مقبول آنست که در افاده غرض وافی باشد و مشبه به در وجه شبه
مشهورتر و تمامتر و مسلم الحکم بود و در بیان امکان نزد مخاطب معروف باشد و مردود آنکه
در امور مذکور ناقص و ضعیف باشد تقسیم دیگر باعتبار ادات تشبیه تشبیهی که حرف تشبیه در و
مذکور نباشد آنرا موکد گویند چون رویش گل است و آنچه در و حرف تشبیه مذکور باشد آنرا
مرسل و مطلق نامند و موکد دو قسم است یکی آنست که فقط ادات تشبیه را محذوف نمایند
چنانچه گذشت و دیگر آنکه با وجود حذف ادات تشبیه مشبه به را بسوی مشبه مضاف نمایند
مثل لجین الماء درین شعر ؎ وَالرِّیحُ یَلْعَبُ بِالْغُصُوْنِ وَقَدْ جَرَی؛ ذَهَبُ الْاَصِیْلِ
عَلٰی لُجَیْنِ الْمَاءِ؛ یعنی نسیم بازی میکند با شاخها در حالتیکه جاری شده است طلای وقت
پر نقرهٔ آب اصیل عبارت است از وقت بین العصر والمغرب و مراد از ذهب الاصیل آفتاب
زرد است که درین وقت می‌باشد مقصود شاعر تشبیه آفتاب زرد با طلا و تشبیه آب با لجین
که بمعنی نقره است پس لجین مشبه به را مضاف و ماء مشبه را مضاف الیه ساخت و ازین قبیل است
این بیت ؎ عبهر چشمش گرفته سرخی لاله؛ لاله رویش گرفته زردی عبهر؛ یعنی چشم او که

مانند عبهر است و روی او که مثل الاست و ازین قبیل است نای گلو و طبل شکم و وجه تسمیه
مؤکد آنست که در تشبیه محذوف الادات مبالغه و ابهام عینیت میباشد بخلاف مرسل
و عجب است از صاحب نهر الفصاحت و دریای لطافت که برخلاف فن بیان معنی مؤکد
و مرسل بالعکس بیان کرده تقسیم دیگر تشبیه باعتبار ذکر طرفین و ادات تشبیه و وجه
شبه و حذف بعضی سه قسم است قوی و ضعیف و متوسط و مجموع آن هشت قسم است
اول آنکه مشبه و مشبه به را مذکور و ادات تشبیه و وجه تشبیه را محذوف کنند مثل زید
شیر است دوم آنکه در مقام استخبار مشبه را نیز حذف کنند مثل شیر است در جواب کسیکه
پرسد زید چگونه است سوم آنکه تنها حرف تشبیه محذوف کنند مثل زید شیر است در جرأت
چهارم آنکه در محل استخبار مشبه را نیز حذف کنند مثل شیر است در جرأت پنجم آنکه وجه شبه را
محذوف نمایند مثل زید مانند شیر است ششم آنکه در حال استخبار مشبه را نیز حذف کنند
مثل مانند شیر است هفتم آنکه هر چهار را مذکور سازند مثل زید مانند شیر است در جرأت هشتم
آنکه مشبه را در مقام استخبار حذف نمایند چنانچه اگر پرسند زید کیست گوئی مانند شیر
است در جرأت و ازین اقسام هشتگانه دو اول اقوی و دو آخیر اضعف و چهار
باقی متوسط و سبب قوت در حالت حذف ادات تشبیه و وجه شبه آنست که چون
ادات تشبیه محذوف شود مشبه گویا عین مشبه به باشد و همین است تشبیه بلیغ
و اگر وجه شبه را حذف کنند عمومیت حاصل شود و اینهم ابلغ است پس تشبیهی
که این هر دو محذوف است قوی تر است و هر چه یکی ازین هر دو دران مذکور شود
نسبت اول ضعیف خواهد بود و آنچه دران هر دو مذکور شود اضعف خواهد بود
فالحمد لله معطی الانعام الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی خیر الانام و
علی آله و صحبه العظام

صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی

[illegible] علی آل [illegible] مشبه فاضل تر از مشبه به ست واز وجوه مستثنات

[illegible] مدامی دران یافته نمیشود جواب این تشبیه دخل ست در وجه اول از وجوه مستثنات

آنکه اعلی تر از مشبه در ممکنات امکان وقوع ندارد جواب دوم آنکه [illegible] که

آنحضرت این درود قبل از علم افضلیت خود بر سائر انبیا تجویز فرموده بالکه [illegible]

در صحیح مسلم از انس مرویست که مردی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گفت یا خیر البریه

فرمود ذلک ابراهیم سوم آنکه این تشبیه بنظر تواضع وانکسار برای تعلیم است

واقع شده چهارم آنکه کاف کما برای تعلیل ست نه تشبیه پنجم آنکه تشبیه متعلق بآل

آنحضرت ست ششم آنکه تشبیه مجموع با مجموع ست و انبیا [illegible] مجموع مشبه به باعتبار

افضلیت آل ابراهیم ست علیه السلام که بسیاری از انبیا گذشته اند لیکن خود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم افضل بوده اند از ابراهیم علیه السلام هفتم مشبه درینجا درود

بر آنحضرت و آلش مشبه به درود بر حضرت ابراهیم و آلش بوده است وشک نیست

که درود بر حضرت ابراهیم و آلش دربدو حال نزد مخاطبین یعنی عرب ویهود ونصاری

که بیشتر از اولادشان بودند اشهر واتم بود نسبت درود بر آنحضرت و آلش واینقدر بس ست

گو در نفس الامر درود بر آنحضرت افضل واکمل بوده است همچنانکه در قوله تعالی فاذکروا الله

کذکرکم آباءکم هشتم آنکه درود بر آنحضرت وآل او تا آنزمان تصور محض بود ودرود

بر حضرت ابراهیم محسوس شده بود وآثارش مشهود واینقدر برای تشبیه کافی ست نهم

آنکه این درود برای تعلیم است بست پس صلوة مدعو هریک از مؤمنین مشبه ست وصلوة

ابراهیم علیه السلام مشبه به وازین لازم نمی آید مگر افضلیت صلوة ابراهیم بر صلوة هر احد

از مؤمنین نه بر صلوة جمیع مؤمنین دهم آنکه تشبیه در نفس صلوة ست نه در قدر وکیفیت

ودر قصه همچنانکه در قوله تعالی انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح وقوله کتب

در بودن پدر ست ...

ست و معنی این بیت اللهم صل علی محمد

عندك كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم

مثل قوله تعالى فاذكروا الله كذكركم آباءكم يعنى اذكروا الله

ذكرا كما تذكرون اباءكم بقدر احسانهم اليكم و از وهم آنكه وجه

تشبیه افضلیت صلوة هر یک بر صلوة سابقین ست پس همچنانکه صلوة بر ابراهیم

عليه السلام افضل بر صلوة همه سابقين بوده ست همچنان صلوة بر آنحضرت صلى الله عليه

و سلم نیز افضل بر صلوة همه سابقین مراد ست که منجمله آنها ابراهیم علیه السلام بوده است

هذا قال الواو و لا يخفى ما في بعض الاجوبة من الحسن و القبح

۹۸۹۵

خاتمة الطبع

الحمد لله على احسانه و الشكر على انعامه و الصلوة و السلام على رسوله خير خلقه و آله و اصحابه

اجمعين الى يوم الدين که درين زمان سعادت اقتران و اوان بشاشت قران مجموعه

رسائل کلام و حقیقت الوجود و تنقیح نکات عدیم الشهود اعنی نور الصباح فی اغلاط الصلاح و وجوه

تراکیب التسمیة و تیسیر المسهل لمسئلة الطهر المتخلل و رسالة علم الواجب تعالى و التسوية بالتشبيه

تصنیف عالم علوم ربانی محقق حقائق همه دانی مهر سپهر شریعت

نیر سماء افادات جامع الهدایات

آفتاب برج هدایت و طریقت سلطان المتکلمین برهان المتقین مولانا الحاج المفتی محمد سعد الله دام

فضله و البقاء که برای استفاده طالبین و افاده کاملین باجازت

مصنف ممدوح الشان باحسن وجوه و خوبی طریقه خوش اسلوبی بتصحیح عالم علوم

عقلی و نقلی مولوی سید محمد معشوق علی شاگرد مصنف مرشد اول در مطبع علوی

با اهتمام ... ۱۲۸۱ ... طبع پوشیده ایکه آثار شهود گردید



مطبع علوی کی مہر ...